

بیا تاریخ خود را در بگیرم

بیا با هم بخندم -

بیا بر نشسته غم بخندم -

بیا با هم ز غم از غم فریاد -

نمی گویم بیا با هم بگیرم -

که صد سال گریه کنند ما را -

از آغاز تولد -

همه با سر ما در انگ خوردیم -

ز ریخ زندگی مردم -

مردم -

زین خوردیم غم -

غم خورد ما را ...

خدارا، تا تنیداری که ساعره

گرفتار بلای بن فمی شد -

تو خود دانی که آفات روان لوز

بخه کانه سرنگ دیدگان را -

تو خود دانی که غم نمی آید باران

فرو نشاند به بیخ آفتابان را -

و ما آفتابانم -

بیاتاریخ خود... 2

درون آتش خود سازد ما شوم،
که از گریه های ما، دل در شود سازد.

بیایم یاد آوریم از سینه استاد
نیایم از غم بگذریم مال یاد.

بیاتادست چه رنگی بگیرم.

بیاتاریخ خود از سر بگیرم.

✓ ؟ زور از واژه تاریخ بیدار...

x x x

1986